



جلسه سی و دوم - درس خارج مهدویت - ۹۱/ ۱۰ / ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداه.

مقدمه

بحث راجع به حاکمیت و حکومت بعد از امام زمان ۴ است؟ آیا بعد از آن حضرت، حکومت در دست اولیاء قرار می گیرد؟ آیا اولیاء صالحین از اولاد امام زمان ۴ می باشند؟ به همین جهت، ضمن بررسی روایات در این زمینه، به روایت ضراب اصفهانی منتهی شدیم. متن روایت را [در جلسه قبل] از دلائل الامامه طبری نقل کردیم. این روایت که به صورت دعا برای حضرت ولی عصر ۴ می باشد، دارای دو عبارت است که هم داشتن ذریه برای حضرت و هم بودن چنین ذریه ای به عنوان امامان بعد از امام زمان ۴، از آن، استفاده می شود.

شاهد روایت

عبارتی که از آن، استفاده ذریه برای حضرت ۷ می شود این است:

«اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ رَعِيَّتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ عَدُوَّهُ وَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تُسَرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَ بَلَّغْهُ أَفْضَلَ أَمَلِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

و عبارتی که به آن استناد شده برای حکومت اولاد حضرت بعد از امام زمان ۴، این است:

« اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُضْطَفَى وَعَلَى الْمُزْتَصَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ [وَالْحَسَنَ الرِّضَا وَالحُسَيْنَ الْمُضْطَفَى وَ جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلَامِ الْهُدَى وَ مَنْارِ الثَّقَى وَ الْعِزَّةِ الْوُثْقَى وَ الْحَبْلِ الْمَتِينِ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَ وِلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِهِ وَ مَدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

* ناقل روایت کیست؟ و اصل جریان چیست؟

ما فعلا، سند دلائل الامامه را بررسی می‌کنیم و به سند مرحوم شیخ طوسی نمی‌پردازیم. سند مرحوم شیخ، این گونه است: «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَازُونَ بْنِ مُوسَى الثَّلَعْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ...» [۱]. [ftn1_#] این روایت طبق نقل شیخ طوسی داری مشکل سندی است. احمد بن علی رازی در سند روایت، همان ابو العباس ابو الخضیب الأیادی می باشد. نجاشی در مورد او می فرماید: «لم يكن بذاك و قيل فيه غلو و ترفع و له كتاب الشفاء و الجلاء في الغيبة». (مورد اعتناء نیست و متهم به غلو است و برای کتابی به نام الشفاء و الجلاء فی الغيبة است.)

مرحوم شیخ طوسی هم در فهرست اسم احمد بن علی رازی را می آورند و می فرمایند «لم يكن بذاك الثقة في الحديث و يتهم بالغلو و له كتاب الشفاء و الجلاء بالغيبة»

ابن الغضائری [۲]. [ftn2_#] هم اجمالا ایشان را زیر سوال می برد و می فرماید: «كان ضعيفا و حدثني أبي انه كان في مذهبه ارتفاع (يعنى غلو) و حديثه يُعرف تارة و ينكر اخرى» [۳]. [ftn3_#]

سند روایت طبق بیان دلائل الامامه

آقای طبری صاحب دلائل الامامه (قرن ۵، معاصر شیخ طوسی)، سند روایت را این گونه بیان می دارد:

« نَقَلْتُ هَذَا الْخَبَرَ مِنْ أَضَلِّ بِحْظٍ شَيْخِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الْغَضَائِرِيِّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَاسَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ بِقَاسَانَ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ أَضْبَهَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يُوسُفَ بِأَضْبَهَانَ، قَالَ:» [۴]. [ftn4_#]

محمد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الامامة» می‌نویسد: این روایت را من از روی نسخه اصل بخط استاد ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری که نوشته بود: خبر داد بما ابو الحسن علی بن عبد الله کاشانی از حسین بن محمد از یعقوب بن یوسف نقل می‌کنم.

* اصل به خط ابن الغضائری پدر است. قضیه در سال ۲۸۱ اتفاق افتاده است و آقای کاشانی می گوید: هفت سال بعد از آن قضیه (سال ۲۸۸)، هنگامی که حسین بن محمد از اصفهان به کاشان آمده بود، این جریان را برایم تعریف کرد.

شرح جریان

«حَجَّجْتُ سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ، وَ كُنْتُ مَعَ قَوْمٍ مُخَالِفِينَ، فَلَمَّا دَخَلْنَا مَكَّةَ تَقَدَّمَ بَعْضُهُمْ فَأَكْثَرَى لَنَا دَاراً فِي رُقَاقٍ مِنْ سُوقِ اللَّيْلِ فِي دَارٍ حَدِيدَةٍ تُسَمَّى دَارَ الرِّضَا ۷ وَ فِيهَا عَجُوزٌ سَفَرَاءُ، فَسَأَلْتُهَا لَمَّا وَقَفْتُ عَلَى أَنَّهَا دَارُ الرِّضَا ۷ مَا تَكُونِينَ مِنْ أَصْحَابِ هَذِهِ الدَّارِ، وَ لِمَ سُمِّيَتْ دَارَ الرِّضَا؟

حسین بن محمد می گوید که یعقوب بن یوسف ضراب غسانی، برای من نقل کرد و گفت: در سال ۲۸۱ هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند به حج رفتیم. وقتی بمکه معظمه رسیدیم، یکی از همراهان رفت و خانهای در بازار «سوق اللیل» اجاره کرد. این خانه حضرت خدیجه کبری ۳ و معروف به خانه امام رضا ۷ بود. زنی گندم گون در آن خانه بود، وقتی من فهمیدم آنجا را خانه امام رضا ۷ می گویند، از پیر زن پرسیدم تو با اهل این خانه چه نسبت داری و چرا اینجا را خانه امام رضا ۷ می گویند؟

فَقَالَتْ: أَنَا مِنْ مَوَالِيهِمْ، وَ هَذِهِ دَارُ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ۸ وَ أَسْكَنْنِيهَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ۸ فَإِنِّي كُنْتُ خَادِمَةً لَهُ. فَلَمَّا سَمِعْتُ بِذَلِكَ أُنِسْتُ بِهَا، وَ أَسْرَزْتُ الْأَمْرَ عَنْ رُقَاقِي، وَ كُنْتُ إِذَا انْصَرَفْتُ مِنَ الطَّوَافِ بِاللَّيْلِ أَنَامُ مَعَ رُقَاقِي فِي رَوَاقِ الدَّارِ وَ تُغْلِقُ الْبَابَ، وَ نَزَمِي خَلْفَ الْبَابِ حَجراً كَبِيراً، فَرَأَيْتُ غَيْرَ لَيْلَةٍ صَوَّءَ السَّرَاجِ فِي الرَّوَاقِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ شَبِيهاً بِصَوِّ الْمَشْعَلِ، وَ رَأَيْتُ الْبَابَ قَدْ فُتِحَ، وَ لَمْ أَرِ أَحَداً فَتَحَهُ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ.

پیر زن گفت: من از دوستان و ارادتمندان ائمه هستم. این خانه امام علی بن موسی الرضا ۸ است که امام حسن عسکری ۷ مرا در آن ساکن گردانیده است، زیرا من از جمله خدمتکاران حضرتش بودم. چون این را از پیر زن شنیدم با او انس گرفتم و مطلب را از همراهانم که در مذهب با من مخالف بودند پنهان داشتم. من وقتی شبها از طواف برمی گشتم با همراهان در رواق خانه می خوابیدم و در خانه را بسته، سنگ بزرگی را غلطانده پشت در می گذاشتم. چند شب پی در پی دیدم نور چراغی شبیه نور مشعل، رواقی را که ما می خوابیدیم روشن کرده است؛ و می دیدم در گشوده می شد، بدون اینکه کسی از اهل خانه آن را بگشاید.

وَ رَأَيْتُ رَجُلًا رُبْعَةً أَسْمَرَ، يَمِيلُ إِلَى الصُّفْرِ، فِي وَجْهِهِ سَجَادَةٌ عَلَيْهِ قَمِيصَانِ وَ إِزَارٌ رَقِيقٌ قَدْ تَقَنَّعَ بِهِ، وَ فِي رِجْلِهِ نَعْلٌ طَاقٌ - وَ خَبَّرَنِي أَنَّهُ رَأَاهُ فِي غَيْرِ صُورَةٍ وَاحِدَةٍ - فَصَعَدَ إِلَى الْغُرْفَةِ الَّتِي فِي الدَّارِ حَيْثُ كَانَتْ الْعَجُوزُ تَسْكُنُ، وَ كَانَتْ تَقُولُ لَنَا: إِنَّ لَهَا فِي الْغُرْفَةِ بِنْتًا، وَ لَا تَدْعُ أَحَداً يَصْعَدُ إِلَى الْغُرْفَةِ.

سپس مردی معتدل القامه و گندمگون مایل به زردی را دیدم. صورتش کم گوشت و در پیشانی اش علامت سجده نمودار بود. دو پیراهن به تن و سر و گردن خود را با پارچه نازکی پیچیده و کفش بی جوراب به پا کرده بود، و به غرفهای که محل سکونت پیر زن بود بالا می رفت. قبلا هم پیر زن به ما گفته بود که دختری در آن غرفه سکونت دارد و نمی گذاشت کسی به آنجا برود.

فَكُنْتُ أَرَى الصُّوءَ الَّذِي رَأَيْتُهُ قَبْلُ فِي الرُّقَاقِ عَلَى الدَّرَجَةِ عِنْدَ صُعودِ الرَّجُلِ فِي الْعُرْفَةِ الَّتِي يَصْعَدُهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ أَرَى السَّرَاجَ بِعَيْنِيهِ، وَ كَانَ الَّذِينَ مَعِيَ يَرَوْنَ مِثْلَ مَا أَرَى، فَتَوَهَّمُوا أَنْ يَكُونَ هَذَا الرَّجُلُ يَخْتَلِفُ إِلَى بَنَاتِ هَذِهِ الْعُجُوزِ، وَ أَنْ يَكُونَ قَدْ تَمَتَّعَ بِهَا، فَقَالُوا: هَؤُلَاءِ عَلَوِيَّةٌ، يَرَوْنَ هَذَا وَ هُوَ حَرَامٌ لَا يَجُلُ. وَ كُنَّا نَرَاهُ يَدْخُلُ وَ يَخْرُجُ وَ نَجِيءُ إِلَى الْبَابِ وَ إِذَا الْحَجَرُ عَلَى حَالَتِهِ الَّتِي تَرَكْنَاهُ عَلَيْهَا، وَ كُنَّا نَتَعَهَّدُ الْبَابَ خَوْفًا عَلَى مَتَاعِنَا، وَ كُنَّا لَا نَرَى أَحَدًا يَفْتَحُهُ وَ لَا يُغْلِقُهُ، وَ الرَّجُلُ يَدْخُلُ وَ يَخْرُجُ وَ الْحَجَرُ خَلْفَ الْبَابِ إِلَى أَنْ حَانَ وَقْتُ خُرُوجِنَا.

نوری را که موقع عبور آن مرد در رواق پرتو افکنده بود، به همان درجه موقع بالا رفتن به طرف غرفه هم می دیدم و سپس در خود غرفه می دیدم بدون اینکه چراغی در آنجا به بینم. آنچه من می دیدم، آن ها که با من بودند هم می دیدند. آنها گمان می کردند این مرد با دختر پیر زن آمد و رفت و سر و سری دارد. به همین جهت می گفتند این شیعیان متعه را حلال می دانند ولی به عقیده آنها (اهل تسنن و همراهان او) حرام بود. ما می دیدیم مرد ناشناس داخل و خارج می شود. می آمدیم پشت در خانه، می دیدیم سنگ همان طور است که گذاشته ایم، ما برای حفظ اثاث و لوازم خود، در خانه را می بستیم و کسی را نمی دیدیم که آن را باز کند یا ببندد مگر موقع بیرون رفتن که خودمان آن را بکنار می زدیم.

فَلَمَّا رَأَيْتُ هَذِهِ الْأَسْبَابَ صَرَبَ عَلَى قَلْبِي، وَ وَقَعَتِ الْهَيْبَةُ فِيهِ، فَتَلَطَّفْتُ لِلْمَرْأَةِ، وَ قُلْتُ: أَجِبْ أَنْ أَقِفَ عَلَى خَبَرِ الرَّجُلِ. فَقُلْتُ لَهَا: يَا فُلَانَةُ، إِنِّي أَجِبُ أَنْ أَسْأَلَكَ وَ أَفَاوِضَكَ مِنْ غَيْرِ حُضُورِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ مَعِيَ، فَلَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ، فَأَنَا أَجِبُ إِذَا رَأَيْتَنِي وَخِدي فِي الدَّارِ أَنْ تَنْزِلِي لِأَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ.

وقتی این ماجرا را دیدم، دلم پریشان گشته بود. ناگزیر نزد پیر زن رفتم تا از آن مرد اطلاعی کسب کنم. به پیر زن گفتم: من می خواهم با تو صحبت کنم و پرسشی از تو بنمایم، ولی وجود رفقا مانع می شود. خواهش دارم وقتی مرا در خانه تنها دیدی، از غرفه پائین بیا تا مطلبی از تو بپرسم.

فَقَالَتْ لِي مُسْرِعَةً: وَ أَنَا أَرَدْتُ أَنْ أَسِرَّ إِلَيْكَ شَيْئًا، فَلَمْ يَتَّهَيَأْ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ أَصْحَابِكَ. فَقُلْتُ: مَا أَرَدْتَ أَنْ تَقُولِي؟ فَقَالَتْ: يَقُولُ لَكَ- وَ لَمْ تَذْكُرْ أَحَدًا - لَا ثَخَاشٍ أَصْحَابَكَ وَ شُرَكَاءَكَ وَ لَا تَلَاجِهِمْ فَإِنَّهُمْ أَغْدَاؤُكَ، وَ دَارِهِمْ فَقُلْتُ لَهَا: مَنْ يَقُولُ؟

پیر زن فوراً گفت: من هم می خواهم رازی را با تو در میان بگذارم ولی همین وجود رفقای ت اکنون مانع بوده است. پرسیدم: می خواهی چه بگوئی؟ گفت: به تو دستور می دهد (پیر زن نام کسی را نبرد) با رفقا و شرکاء خود دشمنی مکن و دعوا منما که آنها دشمنان تو می باشند، بلکه با آنان رفق و مدارا پیش کن! پرسیدم این حرف ها را که می گوید؟

فَقَالَتْ: أَنَا أَقُولُ. فَلَمْ أُجِزْ لِمَا كَانَ دَخَلَ قَلْبِي مِنَ الْهَيْبَةِ أَنْ أَرَا جَعَهَا، فَقُلْتُ: أَيِ الْأَصْحَابِ؟ وَ طَنَنْتُهَا تَغْيِي رُفَقَائِي الَّذِينَ كَانُوا حُجَّاجًا مَعِيَ فَقَالَتْ: لَا، وَ لَكِنْ شُرَكَاءُكَ الَّذِينَ فِي بَلَدِكَ، وَ فِي الدَّارِ مَعَكَ. وَ كَانَ قَدْ جَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَنَتُهُمْ أَشْيَاءٌ فِي الدِّينِ فَشَتَّعُوا عَلَيَّ حَتَّى هَزَبْتُ وَ اسْتَتَرْتُ بِذَلِكَ السَّبَبِ، فَوَقَفْتُ عَلَى أَنَّهَا إِنَّمَا عَنَتْ أَوْلِيكَ.

گفت: من می گویم. از هیبتی که به دلم راه یافته بود جرات نکردم که مجدداً بپرسم این حرف را چه کسی گفته است! ولی پرسیدم: مقصودت کدام رفقای من است؟ زیرا من گمان کردم که مقصود او رفقای حاجی من است که در

آن خانه با هم بودیم گفت: مقصود کسانی است که در وطن شریک تو هستند و فعلا در این خانه با تو می‌باشند اتفاقا در سابق بین من و کسانی که در آن خانه بودند، گفتگوئی بر سر مذهب در گرفته بود و آنها در باره من نزد حکومت سعایت کردند تا جایی که فرار نموده پنهان گشتم، و از اینجا فهمیدم مقصود پیر زن همان هاست.

فَقُلْتُ لَهَا: مَا تَكُونِينَ مِنَ الرِّضَا ٧ فَقَالَتْ: كُنْتُ خَادِمَةً لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ٨ فَلَمَّا قَالَتْ ذَلِكَ قُلْتُ: لَأَسْأَلَنَّهَا عَنِ الْغَائِبِ ٧ فَقُلْتُ: بِاللَّهِ عَلَيْكَ رَأْيَتِي بِعَيْنِكَ؟ فَقَالَتْ: يَا أُخِي لَمْ أَرَهُ بِعَيْنِي، فَإِنِّي خَرَجْتُ وَ أُخْتِي حُبْلَى وَ أَنَا خَالَتُهُ، وَ بَشَّرَنِي الْحَسَنُ ٧ بِأَنِّي سَوْفَ أَرَاهُ آخِرَ غُمَرِي، وَ قَالَ: تَكُونِينَ لَهُ كَمَا أَنتِ لِي. وَ أَنَا الْيَوْمَ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا سَنَةً بِمَضَرٍ، وَ إِنَّمَا قُدِمْتُ الْآنَ بِكِتَابَةٍ وَ تَفَقُّ وَجَّهَ بِهَا إِلَيَّ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، لَا يُفْصَحُ بِالْعَرَبِيَّةِ، وَ هِيَ ثَلَاثُونَ دِينَارًا، وَ أَمَرَنِي أَنْ أُخِجَ سَتِّي هَذِهِ، فَخَرَجْتُ رَغْبَةً فِي أَنْ أَرَاهُ.

آن گاه پرسیدم: تو از کجا با امام رضا ٧ مربوط هستی؟ گفت: من خادمه امام حسن عسکری ٧ بودم، وقتی یقین کردم پیر زن از دوستان اهل بیت است پیش خود گفتم: احوال امام غائب را از وی می‌پرسم، لذا گفتم تو را بخدا قسم! آیا با چشم خود امام زمان ٧ را دیده‌ای؟ گفت: ای برادر! نه! با چشم خود ندیده‌ام زیرا وقتی من از نزد امام حسن عسکری ٧ بیرون آمدم، خواهرم حامله بود و امام حسن عسکری ٧ به من مرده داد که در آخر عمر، او را خواهی دید و فرمود: تو برای او چنان هستی که نزد من می‌باشی. راوی این خبر (یعقوب غسانی) میگوید: من مدتی در مصر بودم و علت این که به حج مشرف شدم این بود که امام زمان ٧ نامه و سی دینار مخرج را هم را به وسیله مردی خراسانی که درست عربی نمی‌دانست برای من فرستاد و امر نموده بود که آن سال را به حج بیت الله بروم. من هم به شوق اینکه حضرتش را ببینم بآن مسافرت مبادرت ورزیدم.

فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ أَرَاهُ يَدْخُلُ وَ يَخْرُجُ هُوَ، فَأَخَذْتُ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ رَضْوِيَّةً، وَ كُنْتُ حَمَلْتُهَا عَلَى أَنْ أَلْقِيَهَا فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ٧ فَقَدْ كُنْتُ نَذَرْتُ ذَلِكَ وَ نَوَيْتُهُ، فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهَا، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: أَدْفَعُهَا إِلَى قَوْمٍ مِنْ وَلَدِ قَاطِمَةَ ٧ أَفْضَلَ مِمَّا أَلْقِيَهَا فِي الْمَقَامِ وَ أَغْظَمُ ثَوَابًا، وَ قُلْتُ لَهَا أَدْفَعِي هَذِهِ الدَّرَاهِمَ إِلَى مَنْ يَسْتَحِقُّهَا مِنْ وَلَدِ قَاطِمَةَ ٧ وَ كَانَ فِي نِيَّتِي أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي رَأَيْتُهُ هُوَ، وَ إِنَّمَا تَدْفَعُهَا إِلَيْهِ، فَأَخَذَتِ الدَّرَاهِمَ وَ صَعِدَتْ وَ بَقِيَتْ سَاعَةً ثُمَّ نَزَلَتْ، وَ قَالَتْ: يَقُولُ لَكَ لَيْسَ لَنَا فِيهَا حَقٌّ، فَاجْعَلْهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي نَوَيْتَ، وَ لَكِنْ هَذِهِ الرِّضْوِيَّةُ خُذْ مِنْهَا بَدَلَهَا وَ أَلْقِهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي نَوَيْتَ. فَفَعَلْتُ مَا أَمَرْتُ بِهِ عَنِ الرَّجُلِ.

وقتی در آن موقع با پیر زن صحبت می‌کردم به دلم گذشت که نکند مردی را که شبها می‌بینم خود امام زمان ٧ باشد. من قبلا ده درهم سکه که شش درهم آن بنام حضرت رضا ٧ بود، و آن را پنهان کرده بودم نذر کرده بودم که در مقام ابراهیم بیاندازم، پیش خود گفتم: آن را به پیر زن میدهم که بسادات ذریه حضرت زهرا ٣ بدهد، زیرا بهتر از این است که آن را در مقام ابراهیم بیاندازم، ثواب آن هم بیشتر است. بدین جهت آن را به پیر زن دادم و گفتم: این ده درهم را به سادات مستحق بده من فکر می‌کردم آن مرد ناشناس همان امام زمان است؛ و پیر زن هم این وجه را باو خواهد داد. پیر زن درهم را از من گرفت و به طرف غرفه خود بالا رفت و ساعتی ماند و سپس پائین آمد و گفت: می‌فرماید: ما، در این حق نداریم، چون نذر است آن را در همان جا که نذر کرده ای بیانداز ولی آن شش درهم را که سکه امام رضا ٧ دارد بما بده و عوض آن را بگیر! و به همان جا که نیت کرده‌ای بیانداز. من هم چنین کردم و پیش خود گفتم کسی که پیر زن این دستورات را از جانب او به من می‌دهد، مسلما همان مردی است که شبها او را می‌بینم.

ثُمَّ كَانَتْ مَعِيَ نُسْخَةُ تَوْقِيعٍ خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ بِأَذْرَبِيجَانَ، فَقُلْتُ لَهَا تَعْرِضِينَ هَذِهِ النُّسْخَةَ عَلَى إِنْسَانٍ قَدْ رَأَى تَوْقِيعَاتِ الْغَائِبِ وَ يَعْرِفُهَا فَقَالَتْ: نَاوِلْنِي فَإِنِّي أُعْرِفُهَا. فَأَرَيْتُهَا النُّسْخَةَ، وَ طَلَنْتُ أَنْ الْمَزَاةَ تُخَيِّسُنِي أَنْ تَقْرَأَ، فَقَالَتْ: لَا يُفَكِّنُ أَنْ أَقْرَأَ فِي هَذَا الْمَكَانِ. فَصَعِدَتْ بِهِ إِلَى السَّطْحِ، ثُمَّ أَنْزَلَتْهُ فَقَالَتْ: صَحِيحٌ. وَ فِي التَّوْقِيعِ: إِنِّي أَبَشِّرُكُمْ مَا سِرَرْتُ بِهِ وَ غَيْرِهِ. ثُمَّ قَالَتْ: يَقُولُ لَكَ: إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى نَبِيِّكَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَكَيْفَ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟

فَقُلْتُ: أَقُولُ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

يك نسخه از توقیع امام زمان ۷ نزد من بود که از ناحیه مقدسه در آذربایجان برای قاسم بن علا بیرون آمده بود. به پیر زن گفتم: این نسخه را به آدمی که توقیعات قائم آل محمد را دیده باشد نشان بده. گفتم: بده به من که آن را می‌شناسم. نسخه را به وی نشان دادم و گمان می‌کردم می‌تواند بخواند. ولی پیر زن گفت: نمی‌توانم آن را در اینجا بخوانم، پس به غرفه خود رفت و از آن پس، آن را آورد و گفت: عبارات آن صحیح است عبارت نسخه این بود: «ابشركم ببشری ما بشرت به و غیره» یعنی: شما را مژده می‌دهم به چیزی که تاکنون مژده ندادهام و بغیر آن هم مژده خواهم داد. آن گاه پیر زن گفت: می‌فرماید: وقتی درود بر پیغمبرت می‌فرستی، چه می‌گوئی؟ گفتم: می‌گویم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

فَقَالَتْ: لَا، إِذَا صَلَّيْتَ عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ كُلَّهُمْ وَ سَمِّهِمْ. فَقُلْتُ: نَعَمْ. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ نَزَلَتْ وَ مَعَهَا دَفْتَرٌ صَغِيرٌ قَدْ نَسَخْتَاهُ فَقَالَتْ: يَقُولُ لَكَ: إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى نَبِيِّكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَوْصِيَائِهِ عَلَى هَذِهِ النُّسْخَةِ. فَأَخَذْتُهَا وَ كُنْتُ أَعْمَلُ بِهَا»[5]. [ftn5_#]

گفت: نه! وقتی خواستی بر آنها درود بفرستی بر همه آنها درود بفرست و یک یک را نام ببر. گفتم: بسیار خوب. فردای آن روز نیز پیر زن در حالی که دفتر کوچکی در دست داشت از غرفه به زیر آمد و گفت: می‌فرماید: وقتی خواستی درود بر پیغمبر ۹ بفرستی این طور که در این نسخه نوشته است بر آن حضرت و جانشینانش درود بفرست. من دفترچه را گرفتم و از روی آن می‌خواندم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

[1]. [ftnref1_#]. طوسی، الغیبه، ص ۲۵۳

[۲]. [ftnref2_#]. در مورد ابن غضائری، مبنای ما این است که کتاب به ایشان نسبت داده شده است، ولی از او نیست. مرحوم سید بن طاووس، اولین کسی است که چنین نسبتی را بیان می‌کند. علامه حلی هم، در کتاب خلاصه طبق نقل سید بن طاووس از ابن غضائری مطلب نقل می‌کند. سید ابن طاووس، فاصله اش با ابن غضائری

سیصد سال است. و این کتابی را که ایشان می فرمایند: منسوب است به ابن الغضائری، طریق و مستندش را نیاورده اند اضافه بر اینکه خودشان هم می فرمایند: من تضمین نمی کنم این کتاب و این حرفها از ابن غضائری باشد. «لا اضمن صحته». آقا بزرگ تهرانی می فرماید: این کتاب کتابی است که از اعداء شیعه است ولی به نام ابن غضائری نوشته است. البته، ما این حرف را تأیید نمی کنیم. ولی نوشتن کتاب بر علیه شیعه از قدیم بوده و الان هم هست. در ایام حج کتبی در مکه پخش می شود ضد مکتب اهل بیت، اما مؤلف را نوشته مرتضی العسکری، جعفر السبحانی. نویسنده، معروف است ولی کتاب از او نیست. اینها تدلیس می کنند و تمویه می کنند تا خواننده به این کتابها اطمینان کند و بخواند. این کتاب ابن غضائری هم، ممکن است اینگونه باشد. مرحوم خوئی هم می فرماید نمی دانیم مؤلفش کیست.

[۳]. [ftnref3_#]. اصطلاح «يعرف و ينكر» در مقباس الهدایة ج ۷ بیان شده است. ضمناً برای شناخت اصل و اعتبار آقای رازی به قاموس الرجال مراجعه کنید.

[۴]. [ftnref4_#]. دلائل الامامه، طبری، ص ۵۵۱

[۵]. [ftnref5_#]. دلائل الامامه، طبری، ص ۵۵۱؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۵۳؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۲، ص: ۲۱

شاید این موارد نیز مورد علاقه شما باشد

							
<u>خاطره‌ای</u> <u>جالب از</u> <u>مناظره استاد</u> <u>طیسی یا یک</u> <u>وهابی</u> <u>جواب دینان</u> <u>شکن به او</u>	<u>فیلم کوتاه/</u> <u>مقطعی از</u> <u>قرائت دعای</u> <u>ندبه توسط</u> <u>آیت الله</u> <u>طیسی</u>	<u>جلسه بیست</u> <u>و چهارم -</u> <u>درس خارج</u> <u>مهدویت - ۱۹</u> <u>/ ۹ / ۹۱</u>	<u>جلسه هفدهم</u> <u>بحث قیام</u> <u>های قبل از</u> <u>ظهور - درس</u> <u>خارج مهدویت</u> <u>- ۹۳/۰۱/۱۸</u>	<u>صوت درس</u> <u>خارج کلام/</u> <u>سال تحصیلی</u> <u>۱۳۹۱-۹۲</u>	<u>جلسه ۲۲</u> <u>بحث روایات</u> <u>ندای آسمانی -</u> <u>درس خارج</u> <u>مهدویت -</u> <u>۹۰/۱۲/۲۲</u>	<u>آیت الله</u> <u>طیسی: لحظه‌ای</u> <u>از حالات قنبر</u> <u>یا تمام</u> <u>معنویت‌های</u> <u>خیالی</u> <u>عرفان‌های</u> <u>کاذب قابل</u> <u>قیاس نیست</u>	<u>خاطره‌ای</u> <u>جالب از</u> <u>مناظره یا یک</u> <u>افغانی وهابی</u> <u>در قبرستان</u> <u>بقیع توسط</u> <u>استاد طیسی</u>